

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید



پیغام عشق

قسمت هزار و دویست و سی و پنجم





خانم سرور



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۵۸ گنج حضور، بخش سوم

بداد پندم استاد عشق ز استادی
که هین، بترس ز هر کس که دل بدو دادی

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۹۹

استاد عشق، خداوند و یا بزرگانی مانند مولانا از استادی خود به من پند عشق دادند و آن این که از همانیده شدن با چیزها و آدم‌ها به شدت بپرهیز، چرا که درد و رنج ایجاد می‌شود و زندگی‌ات خراب خواهد شد.

[دو انسان من ذهنی در ارتباط با هم، تصویر ذهنی یکدیگر را در مرکزشان گذاشته و با ارتعاش درد و جدایی به هم می‌پیوندند، نه ارتعاش زندگی با زندگی. بنابراین در چالش‌های ایجاد شده به جای این که فضا را بگشایند و عیب‌های خودشان را شناسایی کنند، همدیگر را مقصر دانسته و به این رابطه درد می‌ریزند و در نتیجه زندگی همدیگر را خراب می‌کنند.]

شُکرِ نعمت، خوش تر از نعمت بُود
شُکرِ باره کی سویِ نعمت رُود؟

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۸۹۵
-شُکرِ باره: کسی که بسیار شُکر می کند و عاشقِ شُکر است.

فضاگشایی و شکر نعمت که در ذات فضای گشوده شده وجود دارد به مراتب از خود نعمت و وضعیتی که ذهن نشان می دهد بالاتر است و انسانی که هر لحظه به خاطر دید عدم بین شکر به جای می آورد و شکر باره می گردد هرگز جذب نعمت ها نمی شود.

[در واقع رضا در ذات شکر نهفته است. حال انسانی که قدر نعمتی را نمی داند و راضی نیست و دوباره با ذهن خواهان نعمت دیگری ست همیشه ناراضی خواهد بود. شکر نعمتی را به جای آوردن مستلزم رعایت قانون جبران پیرامون آن نعمت است مثلاً شکر نعمت جوانی را به جای آوردن این است که جوان با نیروی جوانی کار و فعالیت کند، وقتش را به بطالت نگذراند و دچار کاهلی و سستی نگردد.]

شُکر، جانِ نعمت و، نعمت چو پوست
زانکه شُکر آرد تو را تا کوی دوست

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۸۹۶

[ای انسان به این حقیقت آگاه شو که] مرکز عدم و شکرگزاری جانِ نعمت است و بسیار اهمیت دارد. اما خود نعمت، آن چیزی که ذهن نشان می‌دهد، در عین معتبر بودن، مهم نیست و نباید در مرکزت باشد. چراکه فضاگشایی و رضا داشتن، تو را به کوی دوست می‌رساند، یعنی موجب وصل شدن تو به زندگی می‌گردد.

بر کنار بامی ای مست مدام
پست بنشین یا فرود آ، وَالسَّلَام

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۱۴۶
-مدام: شراب

ای کسی که هر لحظه مست شراب غرور و پندار کمال بوده و در خواب ذهن براساس همانیدگی‌ها به دنبال خودنمایی و شیرۀ تأیید و توجه هستی، درواقع تو در کنار بام هستی و امکان دارد بیفتی، یا کمی عقب‌تر بنشین و استدلال نکن و یا به‌طور کلی سیستم من‌ذهنی را رها کن و از نردبان غرور پایین بیا.

هر زمانی که شدی تو کامران
آن دمِ خوش را کنارِ بامِ دان

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۱۴۷

ای انسان هرگاه براساس یک همانیدگی شکوفا شدی و به واسطه آن به خودنمایی و فخرفروشی مشغول شدی، بسیار مواظب باش که در آن وقتِ دلنشین بر لبِ بامِ ایستاده‌ای و در معرضِ سقوط هستی.

صبر همی گفت که: من مژده ده وصلم ازو
شکر همی گفت که: من صاحب انبارم ازو

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۴۲

صبر می گوید من به تو مژده و پیغام وصل می دهم. اگر فضا را باز کنی، به من عمل کنی و درد هشیارانہ بکشی، دوباره با خدا یکی خواهی شد. شکر هم می گوید من صاحب انبار نعمت‌ها و بی‌نهایت فراوانی خداوند هستم. هر کسی بخواهد در هر زمینه‌ای به فراوانی یا کوثر خداوند دست پیدا کند، باید شکر کند.

[شکر انواع و اقسام دارد و چیزی مهم‌تر از آن نیست. صورت‌های مختلف آن در عالم، قدرشناسی، قانون جبران و کار کردن است. شکر کردن یک کار عملی‌ست. برای مثال جوانان باید برای به‌جا آوردن شکرانه بدن و ذهن سالم و توانمندشان، به کار و ارائه خدمات به مردم مشغول شوند و برای جامعه فرد مفیدی باشند.]

جز که عفو تو که را دارد سند؟
هر که با امر تو بی باکی کند

– مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۹۴

خداوندا، هر کسی که در مقابل اجرای امر تو نافرمانی کند، یعنی به جای این که با فضاگشایی امور زندگی اش را به دست اداره تو بسپارد، از سبب سازی ذهن استفاده کند، به جز عفو و بخشش تو چه تکیه گاه دیگری دارد؟

عَفَلْتُ وَ گَسْتَاخِي اَيْنَ مُجْرِمَانِ
از وُفُورِ عَفْوِ تَوْسْتِ اِي عَفْوَلَانِ

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۹۵
-عَفْوَلَان: محل عفو و بخشش

ای زندگی، ای معدن عفو و گذشت، جرئت و گستاخی من های ذهنی گناه کار که هر لحظه بر حسب پندار کمال و ناموس عمل می کنند و به جای فضاگشایی و عدم کردن مرکز با چیزهای آفل همانیده شده و هشیاری جسمی پیدا می کنند، به دلیل کثرت عفو و بخشش تو است.

دایماً غفلت ز گستاخی دَمَد
که بَرَد تعظیم از دیده رَمَد

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۹۶
-رمد: درد چشم

غافل شدن از هشیاری حضور و فراموشی ذات خود همیشه از گستاخی ناشی می شود. فقط تعظیم در برابر خداوند و کوچک کردن من ذهنی می تواند چشم عدم ما را باز کرده و مرض همانیدگی ها را درمان کند.

[تعظیم خدا یعنی تمام امور زندگی مان را با فضاگشایی به دست خداوند بسپاریم، این عکس گستاخی است که ما با سبب سازی ذهن به وسیله من ذهنی زندگی مان را اداره کنیم.]

چیست تعظیم خدا افراشتن؟
خویشتن را خوار و خاکی داشتن

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۰۸
-تعظیم: بزرگداشت، به عظمت خداوند پی بردن

افراشتن آسمان درون و تعظیم خداوند را به‌پا داشتن به چه معناست؟ این‌که با فضاگشایی و عدم کردن مرکز،
من‌ذهنی و خصلت‌های آن مثل قوه رنجش، ناموس، پندار کمال و دردها را کوچک و خوار کرده و اداره امور خود
را به‌دست زندگی بسپاریم.

چیست توحید خدا آموختن؟
خویشتن را پیشِ واحد سوختن

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۰۹

چگونه می توان توحید خدا را آموخت؟ با لحظه لحظه فضاگشایی و سوزاندن وجود موهومی من ذهنی در پیشگاه خداوند.

گر همی خواهی که بفروزی چو روز
هستی همچون شبِ خود را بسوز

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۱۰

ای انسان، اگر می خواهی همچون روز روشن و فروزان شوی و شادی بی سبب زندگی را تجربه کنی،
در این صورت با فضاگشایی وجود موهومی من ذهنیات را که همچون شب تیره و تاریک است، پیش خداوند
هستی بخش بسوزان تا هیچ اثری از آن باقی نماند.

غَفْلَت و نَسِيَان بَدِ اَمُوخْتَه
ز اَتَشِ تَعْظِيمِ گَرْدَدِ سُوخْتَه

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۹۷

غفلت و نسیان بدی که ما در من ذهنی آموخته‌ایم، در اثر آتشِ تعظیم، یعنی فضاگشایی و تسلیمِ ادرهٔ امور به دست «قضا و کن فکان» می‌سوزد و از بین می‌رود.

[غفلت و نسیان، دو خاصیت من ذهنی ست که با فضاگشایی و عدم کردن مرکز از بین می‌رود. حال ما چنان جنس اصلی و خداگونهٔ خود را فراموش کرده‌ایم که گمان می‌کنیم از جنس من ذهنی هستیم و مقصود اصلی خود یعنی زنده شدن به زندگی را جدی نگرفته، نسبت به آن غفلت می‌کنیم و سستی می‌ورزیم.]

هیبتش بیداری و فطنت دهد
سهو و نسیان از دلش بیرون جهد

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۹۸
فطنت: زیرکی و هوشیاری

هیبت و عظمت فضای گشوده شده به انسان بیداری و دانایی می بخشد. بدین ترتیب انسان به یاد می آورد که از جنس آلت بوده و فراموشی از دل او بیرون می رود.

[ما در من ذهنی همواره مرتکب خطا شده و جنس اصلی خود را فراموش می کنیم. پس اگر می خواهیم هویت اصلی خود را به یاد بیاوریم، باید همواره فضاگشایی کنیم.]

وقت غارت خواب ناید خلق را
تا بنرباید کسی زو دلّی را

– مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۹۹

چنان که مثلاً در هنگام غارت دزدان، خواب به چشم مردم نمی‌آید که مبادا کسی بیاید و رخت و لباس آنها را بدزدد و ببرد.

خواب چون در می‌رمد از بیمِ دلِق
خوابِ نسیان کی بود با بیمِ حَلْق؟

- مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۰

در جایی که ترس دزدیده شدن اموال، خواب را از چشمان مردم می‌رباید، پس با وجود من‌ذهنی که در پی گرفتنِ جان زنده‌ زندگی‌ست آدمی چگونه در ذهن به خواب فراموشی فرورفته و جان خود را از دست می‌دهد؟

[مولانا در این ابیات توجه ما را بدین معطوف می‌دارد که همواره با هشیاری نظر پاسبان حضور خویش باشیم و در این امر حیاتی و ضروری بکوشیم.]

لَا تُؤَاخِذْ أَنْ نَسِينَا، شَدِّ گَوَاه
كِه بُوَد نَسِيَان بِه وَجْهِي هَم گَنَاه

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۱

پس آیه‌ای که می‌گوید «مؤاخذه مکن اگر فراموش کردیم» گواه بر این امر است که اگر انسان در ذهن دچار فراموشی شود و منظور آمدن خود به این جهان را از یاد ببرد، مرتکب گناه شده‌است.

(قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۲۸۶)

«... رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا...»

«... ای پروردگار ما، اگر فراموش کرده‌ایم یا خطایی کرده‌ایم، ما را بازخواست مکن...»

زآنکه استکمال تعظیم او نکرد
ورنه نسیان در نیاوردی نبرد

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۲

به سبب این که انسان تعظیم و بندگی خدا را آن چنان که شایسته است به جا نیاورده و به حد کمال نرسانده است یا به عبارتی تسلیم نبوده و من ذهنی را به طور کامل صفر نکرده است، بنابراین این غفلت و از یاد بردن خدا، به او حمله کرده، هشیاری او را پایین آورده و به خواب عمیق ذهن فرو رفته است.

[مولانا در این بیت توجه ما را به تعظیم واقعی و به کمال رساندن آن جلب می کند. آن چنان که اگر بعضی خصوصیات من ذهنی را کنار بگذاریم ولی هم چنان حاضر نباشیم من ذهنی را به طور کامل با فضاگشایی و تسلیم از دست بدهیم و اداره امور زندگی را به خدا بسپاریم، پس در تعظیم خداوند کامل عمل نکرده ایم. در نتیجه دردها و همانیدگی های گذشته دوباره به مرکزمان آمده، باعث می شود تا درست نبینیم و مورد حمله من ذهنی قرار بگیریم.]

گرچه نسیان لآبد و ناچار بود
در سبب ورزیدن او مختار بود

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۳

هرچند انسان با ورود به این جهان و تحت تعلیم جامعه قرار گرفتن، ناگزیر من ذهنی ساخته و به ناچار دچار فراموشی شده و منظور آمدن خود را از یاد برده است، اما او این قدر اختیار دارد تا عواملی که سبب ایجاد فراموشی می شوند را انتخاب نکند. در واقع او مختار است در این لحظه فضا را باز کند، مسبب یا خداوند را پشت هر اتفاق ببیند و اداره امور را به او بسپارد، یا این که هرچه را که ذهن نشان می دهد مسبب دانسته و به نسیان دچار شود.

که تَهَاوُن کرد در تعظیم‌ها
تا که نسیان زاد یا سهو و خطا

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۴
تَهَاوُن: سستی، سهل‌انگاری

وقتی انسان در تعظیم یا همان تسلیم و فضاگشایی مقابل حکم «قضا و کن فکان» و انداختن من‌ذهنی سستی و تعلل ورزید، این امر باعث شد تا فراموشی نسبت به خدا درون او زاده شده و یا به سهل‌انگاری و خطا دچار شود.

[پس ما نیز به‌عنوان انسان باید این مسئولیت را بپذیریم که جنس اصلی خود را فراموش کرده، تسلیم نشده‌ایم و هرگز فضاگشایی نکرده‌ایم.]

همچو مستی، کو جنایت‌ها کند
گوید او: معذور بودم من ز خود

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۵

مانند انسان مستی که در حالت مستی مرتکب جنایت شود و زمانی که هشیار می‌شود می‌گوید: من تقصیری
نداشتم زیرا در حالت طبیعی و هشیاری به سر نمی‌بردم.

[این بیت شرح حال ما انسان‌هاست که مست همانیدگی‌ها شده و براساس دید غلط من ذهنی نه تنها زندگی
خود و دیگران را خراب می‌کنیم، بلکه انرژی زنده زندگی را از بین برده و در من ذهنی می‌میریم.]

گویدش لیکن سبب ای زشتکار
از تو بد در رفتن آن اختیار

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۶

شخص در پاسخ به انسان مست می گوید: «ولی ای زشتکار، از دست دادن اختیار و قدرت انتخاب و همچنین تفویض آن به من ذهنی و همانیدگی‌ها تقصیر خودت بود. تو باید با فضاگشایی در این لحظه مسئول کیفیت هشیاری خودت بوده و ناظر ذهنت باشی در غیر این صورت هرگونه جنایتی از تو سر بزند مقصر خودت هستی.»

بیخودی نآمد به خود، توش خواندی
اختیارت خود نشد، توش راندی

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۷

این بیخودی و مستی ناشی از همانیدگی‌ها در من‌ذهنی که سبب بی‌اختیاری و عدم نظارتِ تو بر ذهنت می‌شود، خودبه‌خود ایجاد نشد، بلکه تو آن را طلب کردی.

[درحالی که می‌توانستی در این لحظه با فضاگشایی و عدم کردن مرکزت صاحبِ اختیار و فرماندهِ زندگی خودت شوی.]

گر رسیدی مستی‌ای بی‌جهدِ تو
حفظ کردی ساقی‌جان، عهدِ تو

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۸

اگر هم بدون سبب‌سازی و کوششِ من‌ذهنی و در اثر فضاگشایی، شراب‌ایزدی از طرف زندگی به تو می‌رسید و از آن مست می‌شدی، در این صورت ساقی‌جان، خداوند عهد تو را حفظ کرده و حافظ و پشتیبان تو می‌شد.

پُشت‌داری بودی او و عذر خواه
من غلامِ زَلتِ مستِ اله

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۹
-پشت‌دار: پشتیبان، حامی
-زلت: لغزش

به این ترتیب در اثر همان فضاگشایی و عدم نگه‌داشتن مرکزت، خود زندگی از تو حمایت کرده و از جانب تو عذر می‌خواست یعنی مانع لغزش، فراموشی و یا سهو و خطای تو می‌شد. من غلام لغزش کسی هستم که مست زندگی ست و با فضاگشایی مرکزش را عدم نگه می‌دارد، در این صورت حتی اگر خطایی از او سر بزند خداوند پشتیبان اوست و خطایش را اصلاح می‌کند.

من غرّه به سُسْت خنده او
ایمن گشتم که او خموش است

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۸۰
—سست خنده: تبسم، لبخند

من به این که خدا خواسته‌هایم را برآورده کرد و کارهایم جور شد پشت‌گرم و مغرور شدم. فکر کردم اوضاع خوب است و هر هدفی داشته باشم به آن می‌رسم. درواقع به دست آوردن همانیدگی‌ها، سست‌خنده زندگی به من بود و خاموش بودنش مرا فریب داد که آسیبی به من نمی‌زند.

[اما همانیدگی‌های آفل از بین رفتند و بی‌مرادی‌ها آغاز شدند تا بفهمم زندگی خاموش نیست و دارد به من می‌گوید: «مواظب باش، مرا به حساب بیاور.»]

هش دار که آب زیر گاه است
بحری ست که زیر گاه به جوش است

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۸۰

[مولانا خطاب به انسان می گوید:] ای انسان هشیار باش آن چنان که آب در زیر گاه جریان یافته و آن را به حرکت درمی آورد، زندگی نیز مانند دریایی است که زیر گاه من ذهنی در حال جوش و خروش است.

در روی تو بنگرد، بخندد
مغرور مشو که روی پوش است

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۸۰
-روی پوش: ظاهرسازی، پوشاندن باطن

پس درحالی که زندگی با شکوفا کردن همانیدگی‌ها و به مراد رساندن به روی تو نگاه می‌کند و می‌خندد مغرور نشو، زیرا این روپوش است و در باطن و پشت آن درواقع خرد کل است که تو را کنترل می‌کند و همان‌طور که این بار تو را به مراد رساند، دفعه بعد بی‌مرادت می‌کند.

شیری ست که غم ز هیبت او
در گور مقیم همچو موش است

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۸۰

پس جریان زندگی در انسان فضاگشا مانند شیری است که غم یا همان من ذهنی از ترس و هیبتش مانند
موشی ست که در گور پنهان شده و ساکت و خاموش است.

حَزْمِ آن باشد که ظنِّ بدِ بَری
تا گریزی و شوی از بد، بَری

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۷
-حزم: تأمل با هشیاریِ نظر

پس دوران‌دیشی و تأمل این است که به من‌ذهنی و مرکز همانیدهٔ خود ظنِّ بدِ ببری که شاید در این لحظه برحسب من‌ذهنی فکر و عمل می‌کنی. بنابراین با این شناسایی می‌توانی از خاصیت‌های بد من‌ذهنی فرار کرده و در امان باشی.

حَزْم، سُوء الظن گفته‌ست آن رسول
هر قدم را دام می‌دان ای فضول

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۸
-فضول: زیاده‌گو، کسی که به کارهای غیر ضروری پردازد.

حضرت رسول گفته‌است که حزم یا دوراندیشی این است که هر لحظه به خودت گمان بد داشته باشی که آیا برحسب من ذهنی فکر و عمل می‌کنی یا نه. بنابراین هر قدم و هر لحظه را مانند دامی بدان و هشیار باش تا چیزی را که به وسیله من ذهنی می‌بینی به مرکزت نیاورده و در دام آن گرفتار نشوی.

روی صحرا هست هموار و فراخ
هر قدم دامی ست، کم ران اوستاخ

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۹
-اوستاخ: گستاخانه

صحرای ذهن ظاهراً هموار و گسترده است، به طوری که انسان در من ذهنی هر فکر و عملی می کند، اما در هر قدم دامی وجود دارد پس هشیار باش و گستاخانه پیش نرو.

آن بُزِ کوهی دَوَد که دام کو؟
چون بتازد، دامش افتد در گلو

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۰

[مولانا در مثالی دیگر می گوید:] بز کوهی درحالی که در دشت وسیع می دَوَد با خود می گوید: پس دام صیاد کجاست؟ اما همین که آزادانه می تازد ناگهان در دام گرفتار می شود. ما نیز در من ذهنی بدون هشیاری ناظر به همانیده شدن ادامه می دهیم تا آن جا که یک بافت همانیدگی ساخته و به دام آن گرفتار می شویم.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: سرور

منابع: برنامه ۹۵۸ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور
پایان



خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۵۸ گنج حضور، بخش چهارم

زین کمین، بی صبر و حزمی کس نجست
حزم را خود، صبر آمد پا و دست

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۳

از این دام من ذهنی بدون صبر و تأمل و فضاگشایی هیچ کس نتوانسته نجات یابد. در واقع صبر مانند دست و پای برای تأمل و فضاگشایی است.

[خواندن و به کارگیری اشعار بزرگانی چون مولانا نیز حزم و دوراندیشی است تا با دید غلط ذهن فکر و عمل نکنیم.]

حَزْمِ كُنْ اَز خُورْدِ، كَيْنِ زَهْرِيْنِ گِيَاَسْتِ
حَزْمِ كَرْدَنِ زُورِ وَ نُوْرِ اَنْبِيَاَسْتِ

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۴

[ای انسان] با تأمل و نظارت بر ذهنت از خوردن غذای همانیدگی و جلب تأیید و توجه دیگران پرهیز کن، زیرا مانند گیاهی زهراگین است و مرکزت را مسموم می کند. حزم یا همان تأمل و فضاگشایی مانند نیرو و نور پیغمبران است.

گاه باشد کوه به هر بادی جهد
کوه کی مر باد را وزنی نهد؟

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۵

این گاه است که با وزش باد به هر طرف می‌افتد. اما وزش باد چگونه می‌تواند کوه را حرکت دهد؟

[بنابراین هر کسی که با قرار دادن همانیدگی‌های مختلف در مرکزش مدام به این طرف و آن طرف کشیده می‌شود مانند گاه است. اما کسی که زندگی در او ریشه دارد و مانند کوه است، باد همانیدگی‌ها روی او هیچ تأثیری ندارد.]

هر طرف غولی همی خواند تو را
کای برادر راه خواهی؟ هین بیا

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۶

از هر طرف یک غول من ذهنی به وسیله همانیدگی تو را به سوی خود می خواند و می گوید: ای برادر اگر می خواهی
راه را بدانی پس به سوی من بیا.

ره نمایم، همراهت باشم رفیق
من قلاووزم در این راه دقیق

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۷
—قلاووز: پیشاهنگ، پیشرو

من ذهنی می گوید: ای دوست من، راه را به تو نشان می دهم، همراهت می شوم و در این راه دقیق یا همان رفتن
از ذهن به فضای حضور و زنده شدن به خدا، من راهنما و رهبریت خواهم بود.

نی قلاووزست و، نی ره داند او
یوسفا کم رو سوی آن گرگ خو

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۸

اما آن غول من ذهنی نه راهنماست و نه راه را می شناسد. ای یوسف، ای انسانی که از جنس خدا و زندگی هستی، هرگز به سوی انسان های گرگ صفت که من ذهنی دارند نرو، چرا که از طریق ارتعاش بد مرکزت را آلوده می سازند.

حزم آن باشد که نفریبد تو را
چرب و نوش و دام‌های این سرا

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۹

حزم و دوراندیشی آن است که همیشه فضا را باز کنی و از راهنمایی «قضا و کُنْ فَکَانَ» استفاده کنی تا چیزهای چرب و شیرین این جهانی که ذهن به تو نشان می‌دهد، تو را فریب نداده و جذب خود نکند.

که نه چربش دارد و نی نوش، او
سحر خواند، می دمد در گوش، او

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۰

زیرا این چیزهایی که ذهن به تو نشان می دهد نه چربش و دلربایی دارد و نه همچون عسل شیرین است، هرچند که ظاهراً چنین می نماید. درواقع ذهن و همانیدگی ها افسونگر هستند، به طوری که سحر خود را توسط جذب چیزهای این جهانی در گوشت می خواند و در تو می دمد.

گفت حق که بندگان جفت عَوْن
بر زمین آهسته می‌رانند و هَوْن

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۸۳۴

«حق تعالی فرموده‌است: بندگانی که مشمول یاری و عنایت حق قرار گرفته‌اند، در روی زمین به‌آهستگی و فروتنی، [تسلیم و فضاگشایی]، گام برمی‌دارند.»

[مولانا می‌خواهد به ما بگوید هر قدمی که می‌خواهیم در این جهان برداریم باید با احتیاط و مراقبت همراه باشد، به طوری که در مقابل من‌های ذهنی دردسازی که همواره می‌خواهند از طریق حرف و یا عمل به ما درد بدهند، واکنش نشان ندهیم، تأمل کنیم و فضا را بگشاییم تا با کمک خداوند به من‌ذهنی دچار نشویم.

(قرآن کریم، سوره فرقان (۲۵)، آیه ۶۳)

«وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا»

«بندگان خدای رحمان کسانی هستند که در روی زمین به فروتنی راه می‌روند. و چون جاهلان آنان را مخاطب سازند، به ملایمت سخن گویند.»

پا برهنه چون رود در خارزار؟
جز به وقفه و فکرت و پرهیزگار

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۸۳۵

برای مثال انسان پابرهنه چطور می‌تواند در زمین پر از تیغ و خار راه برود؟ مسلماً هشیارانه تأمل می‌کند و به‌آهستگی قدم برمی‌دارد.

[در واقع این جهان درست مانند خارزار است، زیرا اگر با هرچه که در آن است همانیده شویم به ما درد می‌دهد. برای قدم گذاشتن در چنین خارزاری باید بسیار مراقب باشیم و با پرهیز از همانیده شدن و فضاگشایی تأمل کنیم تا به خود و دیگران درد ندهیم.]

زین نظر، وین عقل، ناید جز دوار
پس نظر بگذار و بگزین انتظار

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۱۵
-دوار: سرگشتگی، سرگردانی

از این دید سطحی و عقل من ذهنی چیزی جز سرگشتگی و سردرگمی حاصل نمی شود. پس با فضاگشایی و عدم کردن مرکز، دیدن از طریق همانیدگی ها را کنار بگذار، هشیاری جسمی را رها کن و منتظر هشیاری اصیل حضور باش، [مبادا این خیال به سرت بزند که تو با عقل من ذهنی می دانی و معلم هستی!]

از سخن گویی مجوید ارتفاع
منتظر را به ز گفتن، استماع

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۱۶
-ارتفاع: بالا رفتن، والایی و رفعت جستن
-استماع: شنیدن

هرگز نخواهید از طریق حرف زدن و فکر بعد از فکر به عنوان من ذهنی بلند شوید تا قد من ذهنی تان بلندتر شود،
زیرا برای کسی که فضا را می گشاید و منتظر هشیاری حضور است، گوش دادن بهتر از حرف زدن به عنوان
من ذهنی است. [انسان حتی در کارهای روزمره خود نیازمند هشیاری حضور است].

منصب تعلیم، نوع شهوت است
هر خیال شهوتی در ره بت است

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۱۷

در صورتی که یک معلم با درس دادن همانیده شده باشد، این مقام معلمی برای او نوعی شهوت محسوب می شود. در راه رسیدن به خداوند هرگونه فکر و خیال همانیدن، همچون بتی است که می تواند انسان را بت پرست و از جنس جسم کند.

[پندار کمال من ذهنی باعث می شود انسان فقط خودش را دانا بداند و خیال کند همچون معلمی است که باید راه و رسم زندگی و فکر کردن را به مردم یاد بدهد.]

گر به فضلش پی ببردی هر فضول
کی فرستادی خدا چندین رسول؟

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۱۸
-فضول: یاوه‌گو، کسی که به کارهای غیر ضروری می‌پردازد.

اگر قرار بر این بود که هر انسان یاوه‌گویی که من ذهنی دارد به فضل و بخشش خداوند پی ببرد، پس چرا
خداوند این همه پیامبر برای هدایت انسان‌ها نازل کرد؟

[در این بیت مولانا می‌خواهد به ما بگوید که باید دست از یاد دادن برداریم و با کنار گذاشتن پندار کمال
من ذهنی، فضا را باز کنیم و منتظر بمانیم تا زندگی از طریق خرد فضای گشوده‌شده چیزی به ما یاد بدهد.]

عقل جزوی همچو برق است و درخش
در درخشی کی توان شد سوی و خَش؟

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۱۹
-درخش: آذرخش، برق
-و خَش: نام شهری در ماوراءالنهر کنار رود جیحون

عقل من ذهنی را می توان به آذرخش تشبیه کرد که موقع بارش باران در آسمان نمایان می شود. اما نور برق آن یک لحظه روشن شده سپس دوباره خاموش می شود، این قطع و وصل شدن نور برق فقط انسان را سرگردان می کند، پس چطور می توان در چنین نوری به فضای گشوده شده راه پیدا کرد؟ [بنابراین با هشیاری جسمی نمی توان به فضای گشوده شده راه یافت.]

نیست نور برق، بهر رهبری
بلکه امرست ابر را که می‌گری

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۲۰

بنابراین درخشش رعد و برق هشیاری جسمی برای نشان دادن راه رسیدن به فضای گشوده‌شده نیست، بلکه درواقع امر خداوند به انسان در من‌ذهنی است که به او می‌گوید گریه کن و فضا را باز کن تا لطیف شوی، درست همچون بارش باران پس از رعد و برق.

برق عقل ما برای گریه است
تا بگرید نیستی در شوق هست

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۲۱

درخشش و روشنگری‌های موقت عقل من ذهنی که گاهی موفق می‌شود و گاهی شکست می‌خورد نیز فقط به این خاطر است که انسان درک کند من ذهنی و تمام همانیدگی‌هایش هیچ‌و‌پوچ و نیستی است. او باید درک کند هشیاری جسمی که هر لحظه می‌خواهد با خودنمایی به صورت «هست» جلوه کند دروغین است و به درد نمی‌خورد پس باید برای شوق هستی حقیقی که زنده شدن به خداست، بگرید. به این صورت که در مقابل اتفاقات فضا را بگشاید و به چیزی که ذهن نشان می‌دهد توجهی نکند.

[برق عقل من ذهنی انسان همین قدر می‌فهمد که یک اشکالی وجود دارد، بقیه‌اش را باید فضاگشایی کند تا کار را زندگی پیش ببرد.]

عقل کودک گفت بر کتاب تن
لیک نتواند به خود آموختن

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۲۲
-کتاب: مکتب‌خانه

-تن: فعل امر از مصدر تنیدن، دلالت دارد بر «خود را به هر چیزی بستن، بر چیزی یا کاری مصمم بودن، مدام به کاری یا چیزی مشغول بودن»

به‌عنوان مثال عقل کودک در همین حد می‌فهمد که باید به مدرسه برود، اما خود به تنهایی نمی‌تواند چیزی بیاموزد. درواقع هر انسانی با عقل من‌ذهنی تا این اندازه می‌فهمد که یک اشکالی وجود دارد، اما نمی‌تواند خودش این اشکال را حل کند و به خودش عشق و خرد زندگی را یاد دهد، بلکه باید فضا را بگشاید تا زندگی به او کمک کند.

عقل رنجور آردش سوی طیب
لیک نبود در دوا عقلش مصیب

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۲۳
-مصیب: اصابت کننده، راست کار، راست و درست عمل کننده

[مولانا در مثالی دیگر می‌فرماید:] عقل شخصی که دچار بیماری شده در همین حد می‌تواند به او کمک کند که او را به یک دکتر برساند، اما این عقل نمی‌تواند به او دوا بدهد تا او را درمان کند.

[در این ابیات مولانا ما را متوجه این امر می‌کند که تنها وظیفه هشیاری جسمی تشخیص دادن این موضوع است که باید هرچه سریع‌تر از طریق فضای گشوده‌شده به مرکز عدم و فضای یکتایی پناه ببرد.]

نک شیاطین سوی گردون می شدند
گوش بر اسرارِ بالا می زدند

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۲۴
—نک: اینک، بلکه

شیاطین یا همان من‌های ذهنی معنوی درحالی که با شهوت حرف زدن و یاد دادن به مردم، یک من‌ذهنی معنوی تربیت می‌کردند، اصرار به نگه داشتن هشیاری جسمی داشتند. آن‌ها به‌جای این که حقیقتاً فضا را باز کنند، با خواندن ابیات مولانا و اندکی زنده شدن به هشیاری حضور، ادعای معنویت کرده و به اسرار فضای گشوده‌شده گوش می‌دهند.

می‌ربودند اندکی زان رازها
تا شهب می‌راندشان زود از سما

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۲۵
-شهب: جمع شهباب، سنگ‌های آسمانی، گلوله‌های آتش

[من‌های ذهنی معنوی به جایی می‌رسند که خیال می‌کنند بدون این‌که با فضاگشایی آسمان درون خود را بگشایند، می‌توانند به مقصود آمدنشان به این جهان یعنی زنده شدن به خداوند برسند.] اما به محض آن‌که اندکی از رازهای فضای گشوده‌شده را می‌دزدند، شهباب‌های آسمانی مانع پیش‌روی آن‌ها می‌شوند و آن‌ها را از آسمان فضای گشوده‌شده پس می‌زنند.

[انسان نمی‌تواند با نگه داشتن من‌ذهنی و تربیت یک من‌ذهنی معنوی به خدا زنده شود و به اسرار فضای گشوده‌شده آگاه گردد.]

(قرآن کریم، سوره صافات (۳۷)، آیه ۶-۱۰)

«إِنَّا زَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ. وَحِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ. لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَيُقَذَّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ. دُحُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ. إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ.»

«ما آسمان فرودین را به زینت ستارگان بیآراستیم. و از هر شیطان نافرمان نکهه داشتیم. تا سخن ساکنان عالم بالا را نشنوند و از هر سوی رانده شوند. تا دور گردند و برای آنهاست عذابی دایم. مگر آن شیطان که ناگهان چیزی بر باید و ناگهان شهابی ثاقب دنبالش کند.»

که روید آنجا رسولی آمده‌ست
هرچه می‌خواهید زود آید به دست

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۲۶

[شهاب‌های آسمانی به من‌های ذهنی معنوی گفتند:] که به زمین بازگردید، آن‌جا پیامبری همچون مولانا ظهور کرده‌است، بروید و در مقابلشان تسلیم شوید تا خیلی زود هرچه از اسرار و حقایق زندگی می‌خواهید از او بگیرید.

گر همی جوید در پی بها
ادخلوا الآیات من ابوابها

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۲۷

اگر شما دنبال مروارید بسیار گران بهای حضور هستید، تنها از طریق درِ فضاگشایی و همچنین جدی نگرفتن چیزهایی که ذهن نشان می‌دهد، می‌توانید وارد خانه شوید و آن را به دست بیاورید.

می زن آن حلقه در و بر باب بیست
از سوی بام فلکُتان راه نیست

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۲۸

ای انسان، اگر می خواهی وارد خانه خداوند شوی، با فضاگشایی حلقه این در را به صدا دریاور و منتظر بایست.
سعی نکن با نگه داشتن من ذهنی و ادعای دانستن، از طریق نردبان و پشت بام وارد این خانه شوی.

نیست حاجتتان بدین راه دراز
خاکی‌ای را داده‌ایم اسرارِ راز

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۲۹

نیازی نیست این همه راه را با ذهن بپیمایید و مدام از فکری به فکر دیگر بپرید، چراکه ما اسرار فضای گشوده‌شده را برای انسان خاکی‌ای همچون مولانا آشکار کرده‌ایم، کافی‌ست در مقابلش تسلیم باشید و با درک عمیق این که دید هشیاری جسمی غلط است و سبب سرگشتگی انسان می‌شود فضا را باز کنید تا از در اصلی وارد خانه شوید.

پیش او آید اگر خاین نی‌اید
نیشگر گردید ازو گرچه نی‌اید

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۳۰

ای کسانی که براساس عقل من‌ذهنی فکر و عمل می‌کنید، اگر منافق و خیانتکار نیستید، نزد بزرگانی همچون مولانا بیایید تا نی‌خالی و معمولی‌وجودتان آکنده از شکر علوم و معارف الهی شود.

[البته ما به‌عنوان من‌ذهنی هر لحظه به زندگی و خودمان خیانت می‌کنیم، چراکه با وجود هشیاری جسمی و درحالی‌که مرکزمان پر از همانیدگی است ادعای هشیاری حضور داشته و خودمان را آدم معنوی می‌دانیم.]

سبزه رویاند ز خاکت آن دلیل
نیست کم از سمّ اسبِ جبرئیل

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۳۱

-دلیل: پیشوا

-اسبِ جبرئیل: اشاره به مبارک‌قدمی جبرئیل دارد که هر جا قدم می‌گذارد، آن جا سبز می‌گردد و موجب حیات و شکوفایی می‌شود.

آن راهنمای الهی از خاک وجود تو یعنی از این ذهن تو که هشیاری جسمی دارد، سبزه معارف می‌رویاند، چرا که او از اسبِ جبرئیل که هر گجا قدمش را بگذارد، آن جا سبز می‌شود، کمتر نیست.

[به عبارتی وقتی سمّ اسبِ جبرئیل، موجب حیات و شکوفایی می‌گردد، چگونه ممکن است بزرگانی همچون مولانا که راهنمای الهی هستند، چنین خاصیتی نداشته باشند؟]

سبز گردی تازه گردی در نُوی
گر تو خاکِ اسبِ جبریلی شوی

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۳۲

اگر تو نیز که به‌عنوان من‌ذهنی کهنه و فرسوده هستی، خاک پای بزرگانی همچون مولانا بشوی، سرسبز و تازه و باطراوت می‌شوی. به بیانی دیگر اگر در برابر بزرگی همچون مولانا با مقاومت و قضاوت صفر متواضع و فروتن بشوی، فضای درونت باز شده و پیغام زندگی را دریافت می‌کنی.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۵۸ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید